

مقبره الشعراى حافظيه

مريم آذرنيا و الهه نخعي

پژوهشگر

۱. مقدمه

ايران، شاعران و دانشمندان نام‌آورى در دامان خود پرورده كه علاوه بر آثار باقى مانده از آن‌ها، آرامگاهشان نيز در طول تاريخ محل توجه و اقبال مردم بوده است. شايد اين باور كه دفن اموات در جوار بقاع متبركه و زيارتگاه‌ها موجب آمرزش و نزول رحمت الهى است، سبب شده مردمان آرامگاه شاعران و دانشمندان را هم به ديده‌ى احترام بنگرند و بزرگان خود را پس از وفات، در جوار آنان به‌خاك بسپارند. مقبره‌الشعراى موجود در ايران مانند «مقبره‌الشعراى تبريز»، «مقبره‌الشعراى باغ بهشت» در همدان، «مقبره‌الشعراى مشهد» در جوار آرامگاه فردوسى، «مقبره‌الشعراى مهاباد» و «مقبره‌الشعراى حافظيه» در شيراز مى‌تواند حاصل چنين ديده‌گامى باشد.

در شهر تبريز، سه كوى «سرخاب»، «چرنداب» و «گجيل» در طول تاريخ شهرت و اهميت فراوانى داشته است. كوى سرخاب، علاوه بر مقبره‌هاى متفرقه، داراى سه بخش مهم بوده: «مزار باباحسن» و «مزار بابا مزيد» كه به پيران تصوف اختصاص داشته و «مقبره‌الشعرا» كه به مناسبت دفن تدريجى شاعران به اين نام مشهور شده است. از شاعرانى كه در مقبره‌الشعراى تبريز مدفونند مى‌توان به اسدى طوسى، خاقانى شروانى، قطران تبريزى، مجيرالدين بيلقانى، ظهيرالدين فاريابى، اثيرالدين اخسيكتى، لسانى شيرازى، همام تبريزى و شاعر نامدار معاصر، استاد محمدحسين شهريار اشاره كرد. نقل است كه در گذشته اگر كسى از تبريز به روم مى‌رفته، قدرى خاك اين كوى را به‌عنوان تحفه به خدمت مولانا مى‌برده است. (دولت‌آبادى، ۱۳۷۰: ۲۶۸)

پژوهش حاضر به بررسی مقبره‌الشعراى شیراز اختصاص دارد و ضمن معرفی پیشینه‌ی آرامگاه حافظ، به معرفی مشاهیر مدفون در مقبره‌الشعراى حافظیه و شرح مختصر احوال و ذکر آثار آنان می‌پردازد.

۲. مقبره‌الشعراى حافظیه

در شیراز قدیم، از ساحل رودخانه‌ی خشک حرم‌دره (شمال دروازه‌ی اصفهان کنونی و بقعه‌ی حضرت علی بن حمزه علیه‌السلام) تا دامنه‌ی کوه چهل‌مقام، منطقه‌ای بسیار خوش آب و هوا با چشم‌اندازی زیبا به نام «مصلا» قرار داشته است. آب رکناباد، صحراى مصلا را به تفرجگاهی مصفاً تبدیل می‌کرده و از اشعار حافظ پیداست که وی به این مکان دل‌بستگی بسیاری داشته و آن را از بهشت زیباتر می‌دانسته است:

بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

مردمان شیراز از دیرباز برای برگزاری آیین‌های گوناگون عبادی از جمله اقامه‌ی نمازهای جماعت، برپایی نمازهای عید فطر و قربان، طلب باران و... در این مکان گرد می‌آمده‌اند. احترام و تقدس دشت مصلا و کوه رحمت (چهل‌مقام) موجب شد که مردم، مردگان خود را برای طلب آمرزش در این مکان به خاک بسپارند و به تدریج، بخشی از این منطقه به صورت گورستان عمومی درآمد. (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۶۶۶)

پس از وفات حافظ در سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ق، او را در همین مصلا به خاک سپردند. بعد از گذشت ۶۵ سال (در سال ۸۵۶ق) شمس‌الدین محمد یغمایی که از جانب سلطان ابوالقاسم بایر (میرزا بابر) حکمران فارس بود، بقعه‌ای بر مقبره‌ی حافظ بنا کرد. سال‌ها بعد در ۱۱۸۹ق، به فرمان کریم‌خان زند عمارتی زیبا بر آن مقبره ساخته شد. به‌دستور کریم‌خان ابتدا دور تا دور محوطه‌ای که قبر حافظ در آن جای داشت دیواری کشیدند و سپس ایوانی در آن محوطه بنا کردند که بر چهار ستون سنگی یکپارچه استوار بود. با ساخت آن ایوان بزرگ، محوطه‌ی حافظیه به دو باغ شمالی و جنوبی تقسیم شد و

مقبره‌ی حافظ در میان باغ شمالی جای گرفت. سنگ مرمرین مزار حافظ نیز از یادگارهای برجای مانده‌ی کریم‌خانی است که حاجی آقاسی بیگ افشار آذربایجانی با خط زیبای نستعلیق غزل:

مژده‌ی وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

را در وسط و غزل دیگری با مطلع:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت لطف اله باش

را در حاشیه‌ی غزل اول نوشته است. (همان: ۶۷۷)

«اوحدی بلیانی» (شاعر قرن ۱۰ و ۱۱ق) نخستین کسی است که از آرامگاه حافظ با نام «حافظیه» یاد کرده است. وی می‌نویسد: شاه عباس اول در آنجا عمارت عالی ساخت که محل نماز و عبادت، به‌ویژه برای درویش به‌شمار می‌رفت. (بی‌نام، ۱۳۹۰: ۷۵۸)

مقبره‌ی حافظ پس از آن در طول روزگاران، بارها و بارها به‌دستور پادشاهانی نظیر نادرشاه افشار، مظفرالدین شاه و... مرمت شد. آخرین کار مهم و شایسته در ساخت و ساز بنای حافظیه، در زمان وزارت علی‌اصغر حکمت در سال ۱۳۱۴ شمسی صورت گرفت. در آن زمان «آندره گدار» فرانسوی (مدیر کل فنی باستان‌شناسی کشور) مأمور طراحی و ساخت و ساز بنای تازه شد. او برای زمین حافظیه و آرامگاه حافظ، طرح کنونی را پیشنهاد و اجرا کرد. محوطه‌ی حافظیه در این طرح به‌همان سبک گذشته به دو باغ شمالی و جنوبی تقسیم شده است و ایوانی، آن دو باغ را از هم جدا می‌کند. (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۶۶۷)

در محوطه‌ی حافظیه بسیاری از نام‌آوران شیرازی به‌خاک سپرده شده‌اند. از آن جمله اهلی شیرازی، فرصت‌الدوله شیرازی، محمدهاشم ذهبی و فریدون توللی است. در ضلع غربی باغ شمالی، حیاطی است که امروزه آن را با نام «مقبره‌الشعرا» می‌شناسند

و چند تن از مشاهير در اين مكان آرميده‌اند. سند و مدركى دال بر قدمت، سير تحول اين مكان و پيشينه‌ى اطلاق «مقبره‌الشعرا» به آن در دست نيست. به‌گواهى اسناد موجود، قريب ۴۱ تن در مقبره‌الشعراى حافظيه آرميده‌اند و با توجه به‌اينكه تعدادى از سنگ مزارها در گذر زمان مخدوش و ناخوانا شده، مى‌توان گفت «شهيد رابع» (متوفى ۱۲۹۸) جزو اولين اشخاصى است كه در اين محل به‌خاك سپرده شده است.

در اين پژوهش از ميان افراد مدفون در مقبره‌الشعراى حافظيه به‌معرفى و شرح مختصرى از زندگى تعدادى از ادبا و مشاهير همچون لطفعلى صورتگر، مهدى حميدى شيرازى، رسول پرويزى، عليرضا شاپورشه‌بازى، نورالدين رضوى سروسنانى، على محمد مژده، عبدالوهاب نورانى وصال، غلامرضا افراسيابى، آيت‌الله محمدباقر اصطهباناتى (شهيد رابع)، حميد ديرين، حسن امداد، جواد مصلح، محمدخليل رجايى، محمدتقى روانشاد، على مزارعى شيرازى، بديع‌الله كوثر و زهرا مزارعى بسنده مى‌كنيم.

۲.۱. لطفعلى صورتگر

لطفعلى صورتگر، فرزند مرحوم ميرزا آقاخان و نوه‌ى لطفعلى‌خان (نقاش مشهور قرن سيزدهم)، شاعر، پژوهشگر و استاد دانشگاه، به‌سال ۱۲۷۹ شمسى در شيراز متولد شد. پس از تحصيل مقدمات علوم و ادبيات در مدرسه‌ى شعاعيه شيراز، در سن ۱۸ سالگى براى تکميل تحصيلات، يادگيرى زبان انگليسى و علوم جديد، قصد رفتن به انگلستان کرد و از راه بوشهر رهسپار هندوستان شد كه از آنجا به لندن برود؛ ولى پس از دو سال توقف در بمبئى و تکميل تحصيلات متوسطه، به‌شيراز بازگشت و در محضر درس مرحوم نصيرالدين فرصت‌الدوله به‌يادگيرى علوم ادبى و نقد شعر پرداخت. سپس در اداره‌ى دارايى شيراز مشغول خدمت شد. پس از چند سال به وزارت معارف منتقل و آموزگار شد و امتياز مجله‌ى ادبى «سپيده دم» را در اختيار گرفت. (ركن‌زاده آدميت، ۱۳۴۰، ج ۳: ۴۶۸-۴۶۹)

صورتگر در سال ۱۳۰۵ ش. راهی تهران شد و با عده‌ای از محصلان آن دوره که از طرف وزارت معارف به قصد تحصیل، عازم اروپا بودند به لندن رفت و در رشته‌ی ادبیات زبان انگلیسی موفق به دریافت لیسانس شد. در همانجا با دوشیزه‌ای اهل اسکاتلند به نام آلیو^۱ ازدواج کرد که حاصل این ازدواج فرزند پسری به نام «داوود» بود. (افشار، ۱۳۷۲: ۵۳ و بی‌نام، ۱۳۴۸: ۱۰) وی در سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و با آنکه در قصیده‌ای تهران را مذمت کرده بود، در آن شهر رحل اقامت افکند و در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران مشغول تدریس شد. صورتگر در سال ۱۳۱۶ ش. بار دیگر به لندن رفت و پس از تکمیل تحصیلات و دفاع از رساله‌اش با عنوان «تأثیر ادبیات ایران در ادبیات انگلیسی قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی»، در رشته‌ی ادبیات زبان انگلیسی به اخذ درجه‌ی دکتری نایل آمد. (همان: ۹)

از دیگر سفرهای وی می‌توان به شرکت در کنفرانس سانفرانسیسکو در سال ۱۳۲۶ با هیأت نمایندگی ایران، سفر به نیویورک به دعوت دانشگاه کلمبیا در سال ۱۳۳۲ و سفر به پاکستان در سال ۱۳۳۶ اشاره کرد. دکتر صورتگر علاوه بر سمت استادی دانشگاه تهران، سال‌ها رییس دارالانشاء (دبیرخانه) بانک ملی ایران بود. در سال ۱۳۳۳ با حفظ سمت، مأمور تأسیس دانشکده‌ی ادبیات شیراز شد و ریاست آن دانشکده را بر عهده گرفت. وی همچنین خدمات شایانی به معلمان آموزش و پرورش کرد و امکان تحصیل آنان در کلاس‌های شبانه را فراهم آورد. صورتگر شاعری قصیده‌سرا بود. قصایدش به سبک خراسانی و نزدیک به زبان منوچهری و ناصر خسرو است. شعر او، آینه‌ی زندگی و مسایل اجتماعی و در نوع خود کم‌نظیر و استادانه است. (امداد، ۱۳۸۸: ۳۲۶) دفتر «برگ‌های پراکنده» در برگیرنده‌ی اشعار اوست.

از آثار پژوهشی صورتگر می‌توان به *ادبیات غنایی ایران، تجلیات عرفان در ادبیات فارسی، سخنانی چند از نویسندگان باختر، ادبیات توصیفی ایران، اصول علم اقتصاد، سخن‌سنجی، عناصر موجود در ادبیات فارسی* و از آثار ترجمه شده‌ی وی به

سبک رومان‌تیزم در انگلستان، تاریخ ادبیات انگلیسی به زبان فارسی (در سه جلد)،
مارسیون از والت اسکارلت، فاوست از کریستوفر مارلو و جغرافیای تاریخی ایران از
لسترنج اشاره کرد.^۱ (بی‌نام، ۱۳۴۸: ۹)

لطفعلی صورتگر در اواخر عمر به تهران رفت و پس از ۶۹ سال زندگی
بعد از ظهر روز سوم مهرماه سال ۱۳۴۸ خورشیدی بر اثر سکته‌ی قلبی بدرود حیات
گفت. (همان: ۶) کالبد خاکی او را به شیراز آوردند و در مقبره‌الشعراى حافظيه به خاک
سپردند.

این قصیده‌ی صورتگر بر سنگ مزارش حک شده است:

گویند به اقصای جهان هست دیاری	کانجا نکند حسرت و اندوه گذاری
آنجا نبود ظلمی و هرجا که چنین است	فرخنده زمینی بود و نغز دیاری
خلقی همه ناکرده گناهند و به دلشان	هرگز ز خطایی ننشسته‌ست غباری
یک ناله برون نامده آنجا ز گلویی	الا که ز هجر گلی از نای هزاری
نبود ستم و جور در آنجا که گذارند	پیران جهان دیده به هر کار قراری
سرمنزل عشق است، ولی هجر سیه روز	نابسته دمی طرف گرفته است کناری
ای سرو خرامنده! تو را جایگه آنجاست	زیرا که جهان چون تو ندیده است نگاری

۱. پاره‌ای از مقالات دکتر صورتگر:
۱. ترجمه‌ی مثنوی اثر «نیکلسن»، نامه‌ی فرهنگستان، ج ۴، شماره‌ی اول.
۲. پزشکی در ادبیات فارسی، مجله‌ی شیر و خورشید سرخ، ج ۱، شماره‌ی ۱۰.
۳. لطفعلی‌خان، صورتگر شیرازی، نقش و نگار، شماره ۲.
۴. نفوذ تمدن ایران در اروپا (ترجمه)، راه نو، سال ۲.
۵. در تکریم پرفسور نیکلسن، روزگار نو، ج ۵، شماره‌ی ۴.
۶. مقالاتی در باب خطابه‌ی آقای تقی‌زاده راجع به فارسی فصیح، یغما، سال اول.
۷. سوگند در ادبیات فارسی، مجله‌ی مهر، سال ۷.
۸. انسانیت از نظر سنائی، مجله‌ی شیر و خورشید سرخ، ج ۳، شماره‌ی ۸.
۹. نظری به دیوان سنائی، مجله‌ی شیر و خورشید سرخ، ج ۴، شماره‌ی ۱.
۱۰. پیران و یسه، مجله‌ی آموزش و پرورش، دوره ۱۲، شماره‌ی ۱ و ۲.
۱۱. عظمت مقام فردوسی در نظر شعراى فرانسه، تعلیم و تربیت، سال ۴.

من نیز به دنبال تو آیم که خوش آید شوریده به هر کوی دویدن پی یاری
 آنجا بنشینیم و اگر بخت مدد کرد ریزم به رهت از گذر اشک نثاری
 (امداد، ۱۳۸۸: ۳۲۶)

۲.۲. مهدی حمیدی شیرازی

مهدی حمیدی، فرزند مرحوم سید محمدحسن ثقة‌الاسلام از فضلا و شاعران نامدار معاصر است و در ۱۴ اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۳ خورشیدی در شیراز متولد شد. (امداد، ۱۳۸۸: ۳۹۷) مهدی، هنوز به سه‌سالگی نرسیده بود که پدرش دار فانی را وداع گفت. پدر وی از جمله‌ی آزادی‌خواهان بنام شیراز بود که در اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی ایران از فارس نماینده شد و به تهران رفت. مادرش، بانو سکینه آغازی نیز از زنان دانشمند و بنیان‌گذار و مدیر دبستان عفتیه‌ی شیراز بود که نخستین مدرسه‌ی دخترانه‌ی شیراز محسوب می‌شود. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۲: ۳۷۶)

حمیدی پس از مرگ پدر، تحت سرپرستی مادر فاضله‌ی خود پرورش یافت. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی شعاعیه‌ی شیراز و دوره‌ی متوسطه را در دبیرستان سلطانی به پایان رسانید. سپس به تهران رفت و بعد از طی دوره‌ی دانشسرای عالی، در سال ۱۳۱۶ در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانسیه شد و به شیراز بازگشت. (همان)

در سال ۱۳۱۷ وارد دانشکده‌ی افسری شد. بعد از آن به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و به تدریس در مدارس مشغول گشت. (نصیری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۹۶) به‌سال ۱۳۲۱ با بانو ناهید افخم (از خویشاوندان علی‌اصغر حکمت) ازدواج کرد و در سال ۱۳۲۳ برای تکمیل تحصیلات به تهران رفت و پنج‌سال بعد، ضمن دفاع از رساله‌ی «شعر در عصر قاجار» به‌راهنمایی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، به‌اخذ درجه‌ی دکتری در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی توفیق یافت و استاد ادبیات دانشکده‌ی معقول و منقول دانشگاه تهران شد. (خلیلی، ۱۳۸۷: ۲۴)

مهدى حميدى، شاعرى بزرگ و نويسنده‌اى توانا بود. از شهريور ۱۳۲۰ قصايد غراً و حماسه‌مانندى درباره‌ى وقايع جارى مملكت سرود و به اشغالگران بيگانه، سياست‌پيشگان طرفدار غرب و جدائى‌طلبان آذربايجان انتقاد نمود. اشعار منتشر شده‌ى وى در جرايد، مورد توجه هموطنان آذربايجانى قرار گرفت و وى را شاعرى ملى ناميدند. در سال ۱۳۲۴ قصيده‌ى «مصاحبه با نيما، پيشواى نوپردازان» را منتشر كرد. شهادت و صراحت لهجه‌ى حميدى در اين قصيده، بيش از پيش بر آتش اختلاف ميان نوپردازان و طرفداران شعر كهن، دامن زد. از اشعار كم‌نظير وى مى‌توان به بت‌شكن بابل، مرگ شبديز، مرغ سقا و در امواج سند اشاره كرد.

آثار مهدى حميدى به سه گروه تقسيم مى‌شود:

۱. دفتر شعر: شكوفه‌ها؛ پس از يك سال؛ اشك معشوق؛ زمزمه‌ى بهشت؛ طلسم شكسته و ده فرمان.

۲. تاليف و تصنيف: دريائى گوهر (۳ جلد)؛ بهشت سخن (۲ جلد)؛ شعر فارسى در قرن سيزدهم؛ سبكسرى‌هاى قلم، عشق دربه‌در (۳ جلد)؛ شاعر در آسمان؛ فرشتگان زمين؛ عروض حميدى؛ عطار در آثار گزيده‌ى او و گزيده‌ى آثار او؛ فنون و انواع شعر فارسى؛ فنون شعر و كالبد‌هاى پولادين آن.

۳. ترجمه‌ها: ماه و شش پنى (از سامرست موآم) و مقالات متفرقه.

حميدى تاريخ سرايش اشعار خود را به‌طور منظم در زير هر قطعه شعر يادداشت كرده است و اين كار شايسته را در ايران رواج داد. به اين ترتيب مى‌توان احوال و هيجانان روحى شاعر را در سال‌هاى مختلف زندگيش تشخيص داد. (امداد، ۱۳۸۸: ۴۰۰-۴۰۱) او در ۲۳ تيرماه ۱۳۶۵ در تهران درگذشت و پيكرش را به شيراز منتقل كردند و با احترام در مقبره‌الشعراى حافظيه به خاک سپردند. (ركن‌زاده آدميت، ۱۳۴۰، ج ۲: ۳۷۶)

اين شعر مهدى حميدى بر سنگ مزار وى حك شده است:

از غمى مى‌سوزم و ناچار سوزد از غمى هر كه را رنج درازى مانده و عمر كمى

دل که از بیم وفا چون بحر پروایی نداشت
 گاه گویم زندگانی چیست؟ عین سوختن
 چشم بینا نیست مردم را و این بهتر که نیست
 ای عزیز! ای محرم جان! با که گویم راز دل؟
 درد بی درمان من ای کاش تنها مرگ بود
 گر ز چشم من به هستی بنگری، بینی مدام
 و بجویی از زبان کلک من معنای عمر
 و آن بهشت و دوزخ یزدان که از آن وعده‌هاست
 شعر «قوی زیبا»:

شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد
 شب مرگ تنها نشیند به موجی
 در آن گوشه چندان غزل خواند آن شب
 گروهی برآند کاین مرغ شیدا
 شب مرگ از بیم آنجا شتابد
 من این نکته گیرم که باور نکردم
 چو روزی ز آغوش دریا برآمد
 تو دریای من بودی، آغوش وا کن
 فریبنده زاد و فریبا بمیرد
 رود گوشه‌ای دور و تنها بمیرد
 که خود در میان غزل‌ها بمیرد
 کجا عاشقی کرد، آنجا بمیرد
 که از مرگ غافل شود تا بمیرد
 ندیدم که قویی به صحرا بمیرد
 شبی هم در آغوش دریا بمیرد
 که می‌خواهد این قوی زیبا بمیرد
 (خلیلی، ۱۳۸۷: ۴۳۶-۴۳۷)

۲. ۳. رسول پرویزی بوشهری

رسول پرویزی، فرزند مرحوم حاج محمدعلی آهرمی و نوهی شمس‌الدین اهرمی تنگستانی، از نویسندگان معاصر است که در سال ۱۲۹۸ شمسی^۱ در بوشهر متولد شد.

۱. در بعضی از منابع، سال تولد رسول پرویزی ۱۳۰۰ خورشیدی ذکر شده است. (نک. رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۸، ج ۱: ۵۴۸)

وى با پدرش از بوشهر به شیراز آمد و تحصیلات خود را در مدارس شیراز گذراند. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۱: ۵۴۸) ابتدا با مقاله‌نویسی در روزنامه‌ی سروش شیراز آغاز کرد و چند سال به فعالیت‌های ادبی و سیاسی پرداخت؛ سپس تصمیم گرفت برای ادامه‌ی تحصیل به تهران برود و در پایتخت نیز به همکاری با مطبوعات ادامه داد. (بهزادی، ۱۳۷۵: ۱۴۳) پرویزی نویسنده‌ی داستان‌های کوتاه ایرانی در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ خورشیدی است. او با قلمی شیوا و به سبکی ساده و عوام‌فهم از اوضاع اجتماعی کشور انتقاد می‌کرد. نخستین و معروف‌ترین مجموعه‌ی داستانی وی با نام *شلواری‌های وصله‌دار* در سال ۱۳۳۶ و دومین اثرش به نام *لولی* سرمست در سال ۱۳۴۶ منتشر شد. داستان‌های راز صفر، شیرمحمد و مرگ رسول‌شله، بازتاب دوران سخت کودکی اوست. (همانجا)

در حوزه‌ی انتخابی دشتستان در دوره‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ نماینده‌ی مجلس شورای ملی و عضو دوره‌ی هفتم مجلس سنای ایران بود. رسول پرویزی بوشهری در ۸ آبان‌ماه سال ۱۳۵۶ درگذشت و در مقبره‌الشعراى حافظيه به خاک سپرده شد.

۲.۴. علیرضا شاپورشهبازی

علیرضا شاپورشهبازی، یکی از محققان بزرگ حوزه‌ی تاریخ باستانی ایران، به سال ۱۳۲۱ در شیراز به دنیا آمد. از دانشگاه لندن فوق لیسانس و دکتری گرفت و چند سالی در دانشگاه‌های شیراز و تهران و دانشگاه‌های هاروارد، گوتینگن و اورگن شرقی تدریس کرد. به سال ۱۳۵۳ سرپرست بنیاد مطالعات هخامنشی در تخت جمشید شد و تا ۱۳۵۷ در آن سمت باقی ماند. مقاله‌های متعددی از وی در دانشنامه‌ی ایرانیکا، مجله‌ی *تاریخ باستان آمریکا* و مجلات معتبر اروپایی به چاپ رسیده است. از کتاب‌های وی می‌توان به *کوروش کبیر، شاهنشاهی داریوش کبیر، راهنمای تخت جمشید، کتیبه‌های تخت جمشید، بناهای ایرانی - لایسین و زندگی‌نامه‌ی انتقادی فردوسی* اشاره کرد.

تورج دریایی در مجله‌ی «بخارا» می‌نویسد: «از زمانی که شهبازی با سرطان دست‌وپنجه نرم می‌کردند، من با ایشان در تماس بودم. دکتر از این موضوع می‌رنجید که نمی‌توانست به مدت طولانی کار کند و مطالعات خود را به پایان برساند. از من خواسته بود در نبود او تصحیحات ایشان را بر متن تاریخ ساسانی - که درحقیقت توضیحات عالمانه‌ی ایشان بر تاریخ طبری بود و قرارست به فارسی در نشر دانشگاهی به چاپ برسد - دنبال کنم. از خاطرات خوبی که از ایشان دارم و برایم تعریف کرده، ایستادگی شان در اوایل انقلاب در برابر اشخاصی بوده که با بلدوزر قصد خرابی آرامگاه کورش کبیر در پاسارگاد را داشتند. کمک ایشان به مجله‌ی نامه‌ی ایران باستان بی‌اندازه بود و با دلسوزی به آن توجه می‌کرد... آخرین کار ایشان برای مجله‌ی نامه‌ی ایران باستان، بررسی کتاب پیر بریان بود که خود مقاله‌ای ارزنده است. ایشان سخت به تاریخ باستان ایران دلبسته بود و به آن افتخار می‌کرد.» (دریایی، ۱۳۸۵: ۹۸-۹۹)

علیرضا شاپور شهبازی روز ۲۴ تیرماه ۱۳۸۵ بر اثر سرطان در آمریکا درگذشت و پس از انتقال به ایران در مقبره‌الشعرا حافظیه به خاک سپرده شد.

۲.۵. سید نورالدین رضوی سروسستانی

سید نورالدین رضوی سروسستانی، استاد موسیقی ایرانی، روز ۲۱ فروردین‌ماه ۱۳۱۴ خورشیدی در سروستان به دنیا آمد. پدرش آوازی دلکش داشت و چاووشی‌خوان اهل ایمان و معرفت بود. رضوی سروسستانی در اوان جوانی نزد مشیر معظم افشار، از نوازندگان معروف شیراز و استاد سه‌تار، به تمرین خوانندگی پرداخت و از سال ۱۳۳۶ در تهران در محضر استادان مشهوری چون دکتر نورعلی برومند، مرتضی محجوبی، علی‌اکبر شهنازی و سلیمان امیرقاسمی به فراگرفتن و تمرین کردن دستگاه‌های گوناگون آواز مشغول شد.

رضوی سروسستانی پس از پیروزی انقلاب به شیراز آمد و به تدریس آواز اشتغال ورزید. او از بدو تشکیل انجمن «یاران یکشنبه» در جلسات آن شرکت می‌کرد و با آواز

دلنشین خود روحانیت ویژه‌ای به محفل انس ادبی می‌بخشید. سال ۱۳۷۳ باز به تهران رفت؛ ولی هرگاه به شیراز باز می‌گشت، در مجلس «یاران یکشنبه» حضور می‌یافت. وی با شهرت بسزایی که پیدا کرده بود، فعالیت‌های هنری خود را با اجرای کنسرت در خارج و داخل کشور دنبال می‌کرد. چندین نوار کاست از صدای او ضبط شد و انتشار یافت. از آخرین کارهای وی، اجرای ردیف آواز موسیقی با تار داریوش طلایی در مجموعه‌ی ۱۲ کاست بود. استاد رضوی سروسنانی عضو هیأت داوران جشنواره‌ی موسیقی فجر؛ عضو هیأت بازرسی خانه‌ی موسیقی ایران؛ عضو شورای موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضو هیأت جشنواره‌ی موسیقی دانشجویان کشور بود. وی سرانجام روز پنجشنبه ۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۹ به رحمت الهی پیوست و پیکرش در مقبره‌الشعراى حافظیه به خاک سپرده شد. (امداد، ۱۳۸۸: ۶۴۸-۶۴۹)

۲.۶. علی محمد مزده

علی محمد مزده، شاعر، نویسنده، مترجم و استاد دانشگاه، سومین روز از دی‌ماه سال ۱۲۹۹ در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدایی را به‌همراه فراگیری کامل قرآن و بسیاری از متون فارسی سپری کرد و در دوره‌ی اول دبیرستان، عربی و قواعد صرف و نحو را آموخت. سپس به دانشسرای مقدماتی آباده رفت، دوره‌ی آموزگاری را گذراند و در سال ۱۳۱۷ به خدمت وزارت فرهنگ وارد شد. (نصیری، ۱۳۸۴، ج ۵: ۲۲۷) سال ۱۳۲۵ برای شرکت در اولین کنگره‌ی شعرا و نویسندگان ایران و شوروی به تهران رفت. در تهران اقامت گزید و ضمن انجام خدمت وظیفه، در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران نام نوشت و مشغول تحصیل شد. در سال ۱۳۲۸ لیسانس و ۱۳۳۰ فوق‌لیسانس گرفت و اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۳ به دریافت درجه‌ی دکتری در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی نایل شد. مزده در تأسیس بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز سهیم بود و از سال ۱۳۳۴ شایستگی او برای دانشیاری دانشکده‌ی ادبیات شیراز از طرف شورای دانشگاه تهران تصویب شد و همان سال به شیراز آمد. وی علاوه بر سمت استادی، ریاست

بخش فارسی و مسئولیت اداره‌ی انتشارات و روابط دانشگاهی را هم عهده‌دار بود. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۲: ۴۱۵)

علی محمد مژده در ساماندهی و شیوه‌ی تدریس دانشگاهی در دانشکده‌ی ادبیات شیراز نقش مهمی داشت و بسیاری از استادان فعلی دانشگاه از شاگردان او هستند. سال‌ها با انجمن ادبی فارس و کانون دانش پارس همکاری می‌کرد. گاهی شعر می‌سرود و در انواع شعر طبع آزمایی می‌کرد. قصایدش محکم و مضامین اشعارش اغلب عرفانی است. مژده به دو زبان انگلیسی و عربی تسلط داشت. (نک. همانجا) از آثار تألیفی و ترجمه شده‌ی وی می‌توان به ترجمه و تدبیر *تاریخ ملل اسلامی* (تألیف کارل بروکلمان در ۵ جلد)؛ ترجمه‌ی نظرهایی به *تاریخ جهان* (تألیف نهرو)؛ ترجمه‌ی *منازل السائرين* (خواجه عبدالله انصاری)؛ *تاریخ علم و فلسفه در اسلام و راز زندگی* اشاره کرد.

مژده پس از قریب ۶۵ سال پژوهش و تدریس، سرانجام بامداد روز یکشنبه ۳۱ فروردین‌ماه ۱۳۸۱ برابر با ۷ صفر ۱۴۲۳ هجری قمری در ۸۲ سالگی درگذشت و در مقبره‌الشعرا‌ی حافظیه به خاک سپرده شد. (امداد، ۱۳۸۸: ۴۸۶-۴۸۷)
قصیده‌ی زیبای:

ای جان اگر به چشم خرد نیک بنگری بینی که سعدی است سپهر سخنوری
از اوست و برای شرکت در کنگره‌ی سعدی سروده شده است.
نمونه‌ی شعر:

عشق را آغاز و انجامی مجوی	عارفان را جز خدا کامی مجوی
گوی دل کافتاد در چوگان عشق	بعد از آتش نیز آرامی مجوی
گر ز خود گامی برون دانی نهاد	تا خدای خویش جز گامی مجوی
مژده! راز حق ز خودبینان می‌پرس	سوز این آتش ز هر خامی مجوی
هر دلی نبود حریم کردگار	سرّ جم در نقش هر جامی مجوی

(رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۲: ۴۱۸)

۲.۷. عبدالوهاب نورانى وصال

عبدالوهاب نورانى وصال، متخلص به «نورانى» فرزند ميرزا على وصال «روحانى»، نوهى ميرزا عبدالوهاب «يزداني» و نواده‌ى ميرزا محمدشفيح متخلص به «وصال»، در مردادماه سال ۱۳۰۲ شمسى در شيراز به دنيا آمد. (رکن‌زاده آدميت، ۱۳۴۰، ج ۴: ۷۳۷) پس از طى تحصيلات مقدماتى از شيراز به تهران رفت و در رشته‌ى زبان و ادبيات فارسى در دانشگاه تهران به تحصيل پرداخت. در سال ۱۳۲۶ ليسانسيه شد و بعد از گذراندن دوره‌ى خدمت سربازى، در سال ۱۳۳۴ به اخذ درجه‌ى دکترى ناييل آمد. در مهرماه همان سال که او ايل تاسيس دانشکده‌ى ادبيات شيراز بود، با ابلاغ وزارت فرهنگ و بنا به مصوبه‌ى نوزدهمين جلسه‌ى شوراي دانشگاه با رتبه‌ى دانشيارى به عضويت گروه زبان و ادبيات فارسى دانشگاه شيراز درآمد و اندکى بعد در همان دانشگاه به مرتبه‌ى استادى ارتقا يافت و شهر يورماه ۱۳۶۱ بازنشسته شد. از آن پس مدتى با دانشگاه تربيت مدرس همکارى داشت. همچنين وي بيش از سى سال عضو پيوسته‌ى انجمن ادبى فارس بود و از او ايل تشکيل «کانون دانش پارس» در آن عضويت داشت.

از آثار وي مى توان به تصحيح مصيبت‌نامه‌ى عطار (۱۳۳۸)؛ تصحيح تذکره‌ى هزار مزار از عيسى بن جنيد شيرازى (۱۳۶۴)؛ تصحيح فرائد السلوک از اسحاق بن ابراهيم سجاسى (با همکارى دکتر غلامرضا افراسيابى، ۱۳۶۸)؛ تصحيح ديوان داورى (۱۳۷۰)؛ تصحيح نصاب الرجال و تصحيح ديوان حافظ (با همکارى محمدرضا جلالى‌نائينى، ۱۳۷۲) اشاره کرد. (امداد، ۱۳۸۸: ۴۲۸) مجموعه‌ى اشعار و مقالات ادبى دکتر عبدالوهاب نورانى وصال در سال ۱۳۹۳ به کوشش برادر وي، عبدالکريم وصال، چاپ و منتشر شد.

نورانى وصال شاعرى فصيح و قصيده‌سرايى توانا بود. چکامه‌ى مشهور زير از اوست که بر رواق بارگاه حضرت احمد بن موسى عليه‌السلام نگاشته شده است:

اي بر سر سروران سرى کرده بر تارک چرخ افسرى کرده
اي طاق سپهر از سر تعظيم در پيش تو پشت چنبرى کرده

با عرش برین برابری کرده
 خالی ز هجوم مشتری کرده
 با تقوی خویش لنگری کرده
 مولایی و بنده‌پروری کرده
 با شهپر دل سبک‌پری کرده
 چالاک و قوی شناوری کرده
 تا نفخه‌ی صور، ساغری کرده
 در عرصه‌ی دین تکاوری کرده
 با آن همه قدر، منبری کرده
 بر صفحه‌ی سینه، دفتری کرده
 از فیض وجود کوثری کرده
 چون پیش نبی اباذری کرده
 در دین همه فتح خیرری کرده
 در عرصه‌ی دین دلاوری کرده
 شب‌های دراز اسپری کرده
 در کشف علوم، باقری کرده
 آباد بنای جعفری کرده
 در عرصه‌ی دین غضنفری کرده
 بر هر چه دیار، برتری کرده
 در بارگه تو شاعری کرده
 بر رسم نیا سخنوری کرده^۱
 (وصال، ۱۳۹۳: ۷۶-۷۷)

ای قبه‌ی بارگاهت از رفعت
 نور تو فروغ زهره را بازار
 ای کشتی خاندان عصمت را
 بر زائر آستان خویش از مهر
 بر چرخ بلند عصمت و تقوا
 در پهنه‌ی بحر دین، نهنگ‌آسا
 میخانه‌ی حکمت الهی را
 ای مرکب بادپای جان تو
 ای عرش برین به زیر پای تو
 اسرار نهان دین احمد را
 بر تشنه‌لبان وادی عرفان
 بر خاک در تو اولیاءالله
 از گوهر پاک حیدر کرار
 مانند حسین، سرور احرار
 در طاعت حق چو سید سجاد
 مانند نیا محمد باقر
 افراشته رایت شریعت را
 ای همچو علی عالی اعلی
 شیراز ز فیض بارگاه تو
 با این سخن بلند «نورانی»
 وین گونه در این چکامه با اخلاص

۱. نقل به اختصار.

عبدالوهاب نورانى وصال در روز ۲۳ دی‌ماه ۱۳۷۳ شمسی بر اثر بیماری در زادگاهش درگذشت و در مقبره‌الشعراى حافظيه به خاک سپرده شد. خانه‌ی تاریخی وی در شیراز، در سال ۱۳۹۳ از سوی دانشگاه علوم پزشکی خریداری و به «موزه، مرکز اسناد و مطالعات علمی و فرهنگی دکتر نورانى وصال» تبدیل شد. خانم طاهره صفارزاده، شاعر و قرآن‌پژوه معاصر، همسر وی بود.

شعر زیر با خط استاد مجید چیزفهم بر سنگ مزار او حک شده است:

امیدی اگر در جهان داشتم	کنونش برآورده پنداشتم
به سیم و گهر دیده بگماشتن	من ارزانی دیگران داشتم
چو چشم تمنا غنودن نداشت	به ناچار با خاکش انباشتم
یکی عمر هفتاد و هشتاد سال	گرفتم، سرانجام و بگذاشتم
چو با مرگ، پایان پذیرد حیات	من این راه را رفته انگاشتم
به خاکستر آرزوهای خویش	خطی با سرانگشت بنگاشتم:
گر این است پایان کار، ای دریغ!	چرا دانه‌ی آرزو کاشتم؟

(وصال، ۱۳۹۳: ۵۷)

۲. ۸. غلامرضا افراسیابی

غلامرضا افراسیابی، فرزند علی افراسیابی، روز ۱۷ خردادماه ۱۳۱۲ شمسی در محله‌ی دریمی فسا در استان فارس به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در شیراز گذراند و پس از دریافت مدرک کارشناسی در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی به تهران رفت. دوره‌های فوق لیسانس و دکتری را در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران طی کرد و از سال ۱۳۴۹ استاد دانشگاه شیراز شد. در تصحیح و تحشیه کتاب *فرائدالسلوک* با دکتر عبدالوهاب نورانى وصال همکاری داشت. (این کتاب به سال ۱۳۶۹ برنده‌ی جایزه‌ی کتاب سال شد.) همچنین وی کتاب *سلطان العشاق* را شرح زندگی و آثار عین‌القضات همدانی

است، همراه با ترجمه‌ی رساله‌ی شکوی الغریب تالیف و ترجمه کرد و به سال ۱۳۷۲ در مرکز نشر دانشگاه شیراز به چاپ رساند. (امداد، ۱۳۷۷: ۱۰۸۴-۱۰۸۶)

غلامرضا افراسیابی شامگاه پاییزی چهاردهمین روز از مهرماه ۱۳۸۶ شمسی، مصادف با ۲۴ رمضان ۱۴۲۸ هجری قمری در شیراز درگذشت و در مقبرةالشعرای حافظیه به خاک سپرده شد. وی گاهی شعر می‌سرود و در شعر به مضامین عرفانی می‌پرداخت. غزل زیر نمونه‌ای از سروده‌های اوست:

چو من غریب دریغا به هیچ جایی نیست	مرا به جمله جهان هیچ آشنایی نیست
به نای سینه به جز شرح غم نوایی نیست	ز تنگنای قفس در فراق حضرت دوست
فضای سبز فلک جای دل‌فزایی نیست	برای طایر افسرده‌خاطری چون من
چو رستمی سره‌مردی، گره‌گشایی نیست	اسیر چاه فراق آدمم چو بیژن، لیک
حدیث نفس چه حاصل، چو غم‌زدایی نیست	هزار قصه‌ی پر غصه در گلو مانده‌ست
خوشا فراغ، کجا درد را دوایی نیست	به زیر هر نفسم شعله می‌کشد دردی
دریغ، همدم دردی و های‌هایی نیست	هوای گریه‌ی زاری گرفته سینه‌ی تنگ
چو هیچ‌جای مرا بانگی و صلابی نیست	به شهر شهره به بدنامی‌ام، زهی توفیق
به کنج خلوت ما رویی و ریایی نیست	ز موج‌خیز ریا جان به سفریان بردم
دراین بساط، ستیزی و ماجرای نیست	زدیم خیمه‌ی دولت به کوی درویشی
سواى کهنه رباطی و بوریایی نیست	سریر سلطنت و بارگاه درویشان
به جاه و عزت درویش، پادشایی نیست	فراز پاره‌گلیمی جهان به زیر نگین
حریف یک‌شبه را پیش من بهایی نیست	به بر نگیرم اگر خود عروس ملک جهان

(امداد، ۱۳۷۷: ۱۰۸۵)

۲.۹. محمدباقر اصطهباناتی (شهید رابع)

محمدباقر اصطهباناتی، فرزند عبدالمحسن بن سراج‌الدین اصطهباناتی، از مجتهدان آزادی‌خواه معاصر به سال ۱۲۱۶ در استهبان دیده به جهان گشود. (رکن‌زاده آدمیت،

۱۳۴۰، ج ۱: ۴۱۰) پدر و جد پدری اش در زمره‌ی عالمان مجاهدی بودند که در زمان حمله‌ی افغان‌ها به استهبان به شهادت رسیدند. وی در ۱۲ سالگی با راهنمایی دایی اش (قاضی عبدالصمد) به شیراز رفت و هشت سال در مدرسه‌ی منصوریه به فراگیری علوم دینی پرداخت و در ۲۱ سالگی به استادی آن مدرسه برگزیده شد. سال ۱۲۴۶ به تهران رفت و نزد استادان بزرگی همچون آقا علی حکیم، محمدرضا حکیم قمشه‌ای، ملاعلی کنی و... تلمذ کرد. (اسلامی، ۱۳۸۴: ۴۰-۴۱) وی در اصفهان محضر درس شیخ محمدباقر اصفهانی معروف به علامه را درک کرد و پس از کسب اجازه از آن مرحوم، به سال ۱۲۵۸ به شیراز بازگشت و به تدریس مشغول شد. پس از چندی بین او و قوام‌الملک (والی فارس)، اختلافی روی داد و وی به سامرا تبعید شد. در سامرا از کلاس درس میرزای شیرازی استفاده برد و از میرزا اجازه‌ی اجتهاد گرفت. پس از فوت میرزای شیرازی به نجف رفت. در نجف به تدریس فقه و اصول و اقامه‌ی نماز جماعت اشتغال ورزید و حوزه‌ی فلسفی آنجا را پایه‌گذاری کرد. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۱: ۴۱۰-۴۱۱)

اصطهباناتی پس از بازگشت به شیراز مورد توجه عموم قرار گرفت. چون ندای آزادی و مشروطه‌ی ایران بلند شد، با اهالی شهر در مشروطه‌طلبی همراهی کرد و با مستبدین شیراز به مخالفت برخاست. (همان: ۴۱۱) در اسفندماه ۱۲۸۵ با انگیزه‌ی تقویت مشروطیت، به تشکیل «انجمن اسلامی» اقدام نمود. جلسات انجمن با حضور علما و بزرگانی چون آیت‌الله محلاتی برگزار می‌شد. با تلاش آزادی‌خواهانه‌ی مردم فارس و همراهی انقلابیون مشروطه‌خواه فارس مقیم تهران، مجلس وقت «قوام‌الملک» را عزل کرد؛ اما چند ماه بعد، قوام بی‌هیچ بازخواستی و با اختیارات ویژه به شیراز بازگشت و این اقدام، موجب خشم مردم شد.

روز هفدهم اسفندماه ۱۲۸۶ قوام با توطئه‌ی حکومت، به دست شخصی به نام نعمت‌الله بروجردی (مستخدم میرزا حسین خان معتمد دیوان) کشته شد. پسران قوام قتل را به مشروطه‌خواهان نسبت دادند. روز بعد مجلس ختمی در حسینیه‌ی قوام برپا

شد و از آیت‌الله اصطهباناتی و تعدادی از علما دعوت کردند که در مجلس حاضر شوند. اطرافیان آیت‌الله به وی توصیه کردند که این دعوت را قبول نکند، اما وی متذکر شد که عدم حضورش باعث بدبینی و سوءظن پسران قوام خواهد شد و آنان قتل پدرشان را به روحانیون نسبت خواهند داد. در نهایت استخاره کرد و به مجلس ختم رفت. تفنگچی‌هایی که از قبل به دستور پسران و طرفداران قوام در غرفه‌های فوقانی حسینیه پنهان شده بودند، به طرف سیداحمد معین‌الاسلام دشتکی و آیت‌الله اصطهباناتی شلیک کردند و پس از چند شلیک، این عالم هفتادساله را زیر ضربات قداره و قنடاق تفنگ گرفتند و با فجیع‌ترین وجه به شهادت رساندند و پیکرش را در مقبره‌الشعراي حافظیه به خاک سپردند. (اسلامی، ۱۳۸۴: ۱۲۲)

انجمن اسلامی و انجمن انصار شیراز در تلگرافی به مجلس شورای ملی و وزیر داخله، ماجرای ترور وی را شرح دادند. وقتی این خبر به آزادی‌خواهان تهران رسید، عموماً متأثر شدند و اشعاری در رثای او سرودند. همچنین روزنامه‌های «صور اسرافیل»، «حبل‌المتین»، «کشکول» و سایر جراید آن زمان فاجعه‌ی شهادت آیت‌الله اصطهباناتی را منعکس کردند و او را «شهید رابع» خواندند. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۱: ۴۱۱) از تألیفات شیخ می‌توان به *حدوث العالم، رساله در احکام دین، مجمع المسائل، رساله‌ی شمس التصاریف و رساله جوابیه اشاره کرد.* (همان: ۴۱۲)

۲. ۱۰. حمید دیرین

حمید دیرین، فرزند مرحوم محمدباقر، به سال ۱۳۱۵ شمسی در خانواده‌ای فرهنگی و هنرمند در شیراز دیده به جهان گشود. شیخ محمد دیرین، عموی وی، استاد خط شکسته و نستعلیق بود و پدر حمید نیز قطعاتی از استادان قدیم خوشنویس شیراز چون فتحعلی حجاب شیرازی و سید علی نیاز در اختیار داشت. حمید از نوجوانی به ادبیات و خطاطی علاقه‌مند شد و با آثار بزرگان خوشنویسی و مجموعه‌ی پدر انس گرفت. از

محضر عمو بهره‌ها برد و از سال ۱۳۴۴ به طور جدی تحت تعلیم استاد حسن و استاد حسین میرخانی و استاد بوذری قرار گرفت. (بی‌نام، ۱۳۹۵: ۱)

دیرین در سال ۱۳۴۷ کلاس‌های خوشنویسی راه‌اندازی نمود و با سه تن هنرجو، کار را در محل «اداره‌ی فرهنگ و هنر» وقت آغاز کرد. (امیرخانی، ۱۳۷۸: ۱) به تدریج بر رونق و اعتبار کلاس‌ها افزوده شد و در سال ۱۳۶۸ انجمن خوشنویسان شعبه‌ی شیراز به سرپرستی وی، رسماً افتتاح شد. استاد حمید دیرین و استاد حبیب‌الله قصابی (از اصفهان) سال‌ها در شورای عالی انجمن خوشنویسان ایران به‌عنوان نماینده‌ی شهرستان‌ها و نیز عضو فعال و مورد اعتماد حضور داشتند. از آثار کتابت شده‌ی استاد دیرین می‌توان به اشعار فولکلوریک فارس، زیارت امام زمان (عج)، بعضی غزلیات حافظ، دیوان حکمتی شیرازی، شرح دعای صباح و دیوان سید علی مزارعی شیرازی اشاره کرد. (بی‌نام، ۱۳۹۵: ۲-۵)

حمید دیرین روز یکشنبه ۲۱ آبان‌ماه ۱۳۷۴ در راه بازگشت از انجمن به طرف منزل، در سانحه‌ی تصادف درگذشت و پس از تشییع در مقبره‌الشعراى حافظيه به خاک سپرده شد. پس از درگذشت وی، خیابان منتهی به انجمن خوشنویسان شیراز به نام «خیابان استاد دیرین» نامگذاری شد. همچنین نشریه‌ی فرهنگی و آموزشی انجمن خوشنویسان شیراز از بدو تأسیس در خردادماه ۱۳۸۷ با نام «کلک دیرین» منتشر می‌شود.

۲. ۱۱. حسن امداد

حسن امداد، فرزند علی‌اکبر، به سال ۱۳۰۰ شمسی در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان باقریه و دوره‌ی اول متوسطه را در دبیرستان شاهپور گذراند. در خرداد ۱۳۲۰ از دانشسرای مقدماتی دیپلم گرفت و از مهر ۱۳۲۰ به مدت ۶ سال به آموزگاری و دبیری پرداخت. به سال تحصیلی ۱۳۲۶ در کنکور دانشکده‌ی ادبیات و دانشسرای عالی دانشگاه تهران در جمع سی آموزگار مأمور به تحصیل قبول شد و سال

۱۳۲۹ به اخذ لیسانس در رشته‌ی تاریخ و جغرافیا نائل آمد. (امداد، ۱۳۸۸: ۴۳۴) پس از بازگشت به شیراز، چندسال به‌معاونت دبیرستان‌ها و هنرستان‌های نمونه و دبیری اشتغال داشت. از سال تحصیلی ۱۳۳۸ به مدت ده سال رییس دانشسرای عشایری فارس و از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ رییس دانشسرای راهنمایی تحصیلی شیراز بود. او یک سال (از آبان ۵۴ تا آبان ۵۵) رییس دانشسرای راهنمایی تحصیلی اهواز بود و پس از تقاضای انتقال به آموزش و پرورش فارس، در آبان‌ماه سال ۵۶ بعد از سی‌وشش سال خدمت بازنشسته شد. امداد عضو هیأت منصفه‌ی مطبوعات؛ عضو انجمن حفاظت آثار ملی؛ عضو کمیته‌ی میراث‌های ملی؛ عضو کنگره‌ی ملی نویسندگان و شعرا در تهران؛ عضو کنگره‌ی هفتصدمین سال درگذشت سعدی و ششصدمین سال درگذشت حافظ؛ عضو کمیته‌ی سیبویه؛ عضو کانون دانش پارس و رییس شورای فنی نشان‌های لیاقت پشاهنگی استان فارس بود. از آثار وی می‌توان به *داستان فریدون* (۱۳۲۳)، سه *شاهزاده‌ی تیره‌بخت* (۱۳۲۵)، *املا‌ی زبان فارسی* (۱۳۳۰)، *فرهنگ دانش‌آموز با مقدمه‌ی سعید نفیسی، تاریخ گیتی در ۳ جلد* (مشترک با ۴ تن از دبیران)، *جغرافیای گیتی در سه جلد* (مشترک با ۴ تن از دبیران)، *تعلیمات اجتماعی در سه جلد* (مشترک با ۴ تن از دبیران)، *فرهنگ دانش‌آموز، فرهنگ نوآموز، ده سوره از قرآن، تعلیمات مدنی برای دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، نزهة‌الزائرین، شیراز در گذشته و حال* (۱۳۳۹)، *راهنمای آثار تاریخی فارس* (۱۳۳۹)، *وزیران نامی ایران، انتقام تاریخ، قلب شکسته، گل‌های همیشه بهار، دیوان و صاف شیرازی* (۱۳۸۹)، *مجموعه‌ی آثار پزشکی* (۱۳۸۹)، *فارس در عصر قاجاریه* (۱۳۸۶)، *تاریخ آموزش و پرورش فارس از عهد باستان تا دوره‌ی معاصر* (۱۳۸۴)، *سیمای شاعران فارس در هزار سال* (۱۳۷۷)، *جدال مدعیان با سعدی* (۱۳۷۷)، *انجمن‌های ادبی شیراز* (۱۳۷۲) و *نمایشنامه‌های قیام داریوش و قیام نادر* اشاره کرد. امداد گاهی به مناسبت حال، شعر می‌سروده است. (همان: ۴۳۴-۴۳۷)

این پژوهشگر و مورخ ادیب در ۲۹ آذرماه سال ۱۳۸۹ بر اثر بیماری در سن ۸۹ سالگی درگذشت. پیکر مرحوم امداد از مقابل آرامگاه سعدی تشییع و در جوار آرامگاه حافظ در مقبره‌الشعراى حافظیه به خاک سپرده شد.

شعر زیر بر سنگ مزار وی حک شده است:

بسان موج از دریا گذشتیم	از این دریای طوفان‌زا گذشتیم
امید از هر چه بود اینجا بریدیم	به قاف عشق چون عنقا گذشتیم
اسیرعشق اگر بودیم عمری	چو مجنون از دل لیلیا گذشتیم
بسان ذره‌ای تا پیش خورشید	از این صحرای ناپیدا گذشتیم
گناهان را به آب توبه شستیم	مسیح‌آوار بی‌پروا گذشتیم
حدیث دیگران گفتیم و رفتیم	حدیث ما بماند و ما گذشتیم
سراغی گر کسی گیرد ز امداد	حدیثی بود و عشقی تا گذشتیم

۲. ۱۲. جواد مصلح

جواد مصلح، فرزند حاج علی، چهارم تیرماه ۱۲۹۸ شمسی در شیراز به دنیا آمد. حکمت و فلسفه را در شیراز نزد شیخ محمدکریم سرپله فراگرفت و سپس راهی اصفهان شد و در محضر سید علی نجف‌آبادی و شیخ محمد خراسانی به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. از آن پس به تهران رفت و از محضر درس مهدی آشتیانی و میرزا طاهر تنکابنی استفاده کرد. وی سال‌ها در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران به تدریس فلسفه اشتغال داشت. از آثار وی می‌توان به تعلیق مفصل *طبیعیات شفا* و تعلیق مختصر *الهیات شفا* از ابوعلی سینا؛ تعلیق *اسفار* و *سفر نفس* از ملاصدرا؛ تلخیص و ترجمه‌ی *اسفار اربعه* در سه رساله‌ی وجود، توحید و نفس؛ *فلسفه عالی* یا *حکمت صدر المتألهین ملاصدرا*؛ *مبدأ آفرینش از دیدگاه فلاسفه‌ی اسلامی*؛ ترجمه و تفسیر *الشواهد الربوبیه*؛ رساله در حرکت جوهری و رساله در معراج و مقاله در تضاد اشاره کرد. وی در تاریخ ۳۰ آذر ماه سال ۱۳۷۷ مطابق با ۲ رمضان ۱۴۱۹ قمری درگذشت و در

مقبره‌الشعراى حافظیه به خاک سپرده شد. نمونه شعر وی از کتاب *فلسفه‌ی عالی یا حکمت صدرالمتألهین*:

سرتاسر کون مظهر قدرت اوست عالم همگی روشن از طلعت اوست
کثرت که ز اختلاف انوار وجود پیداست، همه شاهد بر وحدت اوست

خورشید جمال ذات چون رخ بنمود عالم همگی گشت پُر از نور وجود
ذرات دو کون همچنان آینه‌ای کز هر دو طرف صورت معشوق نمود

(امداد، ۱۳۷۷: ۷۹۳-۷۹۴)

۱۳.۲. محمدخلیل رجایی

محمدخلیل رجایی، فرزند میرزا محمدعلی، در شیراز دیده به جهان گشود. پدرش از معلمان نامدار و فضیلتی محبوب شیراز بود. (امداد، ۱۳۸۸: ۳۵۵) وی دوره‌ی ابتدایی را در مدرسه‌ی تربیت به پایان رسانید و سپس در مدرسه‌ی هاشمیه که از مدارس قدیمی شیراز است، سالیان دراز به تحصیل علوم ادب فارسی، عربی، فقه، اصول، تفسیر، حدیث، منطق، کلام، حکمت الهی و نکات عرفانی مشغول بود و ضمن تحصیل، در مدرسه‌ی قوام تدریس می‌کرد. او از سال ۱۳۱۰ خورشیدی به تدریس در دبیرستان‌ها پرداخت. (نصیری، ۱۳۸۴، ج ۳: ۹۱) در سال ۱۳۱۳ رسماً به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و در دبیرستان‌های شیراز سمت دبیری یافت. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۲: ۵۷۲) از زمان تأسیس دانشکده‌ی ادبیات شیراز، در آن دانشکده عهده‌دار تدریس فلسفه‌ی اسلامی و متون ادب شد. محمدخلیل رجایی مشرب عرفانی ذهبیه داشت و پیش از مرگ، کتابخانه‌ی شخصی خود را که مشتمل بر ۱۷۵۴ جلد کتاب چاپی و ۲۴ جلد کتاب خطی نفیس بود، به کتابخانه‌ی خانقاه احمدی اهدا کرد. (امداد، ۱۳۸۸: ۳۵۶)

از آثار رجایی به معالم‌البلاغه در علم معانی، بیان و بدیع (۱۳۴۰) و تعلیقات بر کتاب مستطاب اسفار می‌توان اشاره کرد. وی روز ۲۶ شهریورماه ۱۳۵۴ شمسی در شیراز درگذشت و در مقبره‌الشعراى حافظيه به خاک سپرده شد.

بر سنگ مزار محمدخلیل رجایی، شعری از «قدسی» حک شده که در سوگ وی سروده شده است:

مهمین مرد فاضل، خلیل رجایی	بهمین گوهر پاکی و پارسایی
بزرگ اوستادی که یک عمر بودش	بر اهل ادب، رتبت پیشوایی
ادیبی بدان حد که هر مشکلی را	به کف داشت مفتاح مشکل‌گشایی
گرانمایه مردی که در ملک دانش	به حق داشتی منصب پادشایی
زده جام با ساقیان السستی	شده مست از باده‌ی لافتایی
به فردوس همراز فردوسی آمد	بیاراست بزم سروش و سنایی
بلی، روح او مرغ سدره‌نشین بود	که از دام تن یافت ناگه رهایی
چنین گفت قدسی به تاریخ فوتش:	«صفا یافت جنت به جان رجایی»

(همان: ۳۵۶)

۱۴.۲. محمدتقی روانشاد شیرازی

محمدتقی روانشاد معروف به «فیلسوف»، فرزند مرحوم شیخ محمدباقر مجتهد اصطهباناتی ملقب به «شهید رابع» در شیراز به دنیا آمد. پس از تحصیل فقه و اصول و سایر علوم دینی، مدتی در مسجد حاج میرزا کریم شیراز، امام جماعت بود و بعد در مدارس رحمت، شعاعیه و شریعت به تدریس علوم ریاضی و طبیعی مشغول شد، تا سال ۱۳۰۱ شمسی که از سوی وکلای «مدرسه‌ی سعادت» بوشهر به ریاست آن مدرسه انتخاب شد و برای مدت شش سال به بوشهر رفت. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۲: ۶۳۷)

او پس از بازگشت از بوشهر، دبیر دبیرستان‌های شیراز شد و تا پایان عمر به تدریس مشغول بود.

روانشاد مردی دانشمند بود و علاوه بر علوم حوزوی، با علوم جدید مانند فیزیک و شیمی آشنایی داشت. وی در تیر ماه سال ۱۳۳۳ شمسی درگذشت و در مقبره‌الشعراى حافظیه به خاک سپرده شد.

۲. ۱۵. سیدعلی مزارعی شیرازی

سید علی مزارعی، فرزند حاج سید جعفر مجتهد مزارعی، به سال ۱۳۰۲ خورشیدی در شیراز به دنیا آمد. مادر وی دختر آیت‌الله میرزا محمدعلی دستغیب شیرازی بود. (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰، ج ۳: ۶۹۰) پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، به امور زراعتی اشتغال ورزید. وی با قریحه‌ای ذاتی و طبعی روان در دو قالب قصیده و غزل شعر می‌سرود و «پیدا» تخلص می‌کرد. غزلیاتش لطیف و دلپذیر و متضمن ترکیبات تازه است. اشعارش در مجموعه‌ای به نام *پیوند دریا* به خط نستعلیق استاد حمید دیرین، در ۲۸۸ صفحه در انتشارات نوید شیراز چاپ و منتشر شده است. (امداد، ۱۳۸۸: ۳۶۲)

مزارعی از اعضای «انجمن ادب فارس» و «کانون دانش فارس» و رییس انجمن ادبی اداره کل فرهنگ و هنر بود و بسیاری از شاعران جوان و خوش‌قریحه را تربیت نمود. وی روز چهارشنبه ۶ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۴ چشم از جهان فرو بست و در مقبره‌الشعراى حافظیه به خاک سپرده شد. (همانجا)

غزل زیر نمونه‌ای از اشعار اوست:

تا تو هستی در کنارم باکی از چیزیم نیست	بسته‌ی مهر توام و سواس پرهیزیم نیست
هست بانگ خنده‌ام همراه صد دامن اشک	یک دهان خنده، بی‌چشم گهر ریزیم نیست
هر زمان آزادی از چشم فسون‌کاریم هست	لحظه‌ای آرامی از زلف دلاویزیم نیست
خرد شد پشت خیالم زیر بار زندگی	از گرانباری، دگر وزن سبک‌خیزیم نیست
خسته از شور جوانی، بی‌صفای پیری‌ام	این بهار دردپرور، کم ز پاییزیم نیست
از دیار آرزوها بسته‌ام رخت امید	زانکه دیگر آرزوی خاطرانگیزیم نیست
چشم نابسته ز هستی، بر رخت بستم نگاه	تا تو هستی در کنارم باکی از چیزیم نیست

(همان: ۳۶۴)

۲. ۱۶. سيد بدیع‌الله کوثر

سيد بدیع‌الله کوثر، فرزند سيد عبدالله، به‌سال ۱۳۰۵ شمسی در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز گذراند و تحصیلات عالی را در تهران سپری کرد. کوثر در ارتش تا مقام سرهنگی ارتقای درجه یافت. اهل مطالعه و عرفانی‌مشرب بود. شعر می‌سرود و در اشعارش اغلب «بدیع» و گاهی «کوثر» تخلص می‌کرد. دیوانش به نام گل‌های بدیع منتشر شده است. همچنین دو کتاب سنگ‌نشته‌ها سخن می‌گویند و لزوم تدوین تاریخ کامل و جامع ایران از آثار اوست. بدیع‌الله کوثر روز ۱۰ دی‌ماه سال ۱۳۵۷ در لندن درگذشت؛ پیکرش به شیراز منتقل و در مقبره‌الشعراى حافظيه به خاک سپرده شد. (امداد، ۱۳۷۷: ۱۰۰۴)

نمونه‌ی شعر:

تا این دل دیوانه به گیسوی تو بستم	از غصه شدم فارغ و زانده تو رستم
بی‌مطرب از آواز دل‌انگیز تو شادم	بی‌باده ز صهبای لب لعل تو مستم
دل از همه عالم ز برای تو بُردم	مهر از همه گیتی ز برای تو گسستم
تا در دل دیوانه‌ام ای گنج نشستی	یک عمر به ویرانه‌ی هجر تو نشستم
من بلبلم، اما به‌جز آن غنچه نبویم	من عاشقم اما به‌جز آن بت نپرستم
امروز گر از دست تو پیمانہ گرفتم	زان روست که پیمان وفا را نشکستم
ای گل، به وفای من و بر عشق تو سوگند	دل بر نکنم از تو، تا هستی و هستم

(همان: ۱۰۰۵)

۲. ۱۷. زهرا مزارعی

زهرا مزارعی (افتخارالشریعه) متخلص به «ذره»، فرزند سید محی‌الدین، روز ۱۹ آذرماه ۱۳۰۲ خورشیدی در شیراز به دنیا آمد. حافظه‌ای قوی داشت و اشعار خوب شاعران بزرگ را از بر بود. وی از اعضای انجمن «خانه‌ی فریدون توللی» و «کانون ادب و هنر فارس» بود. زهرا مزارعی از زنان سخن‌سرا و دارای زبانی لطیف و طبعی روان بود. سخن عشق، قفس طلایی، امثال سائره و گلچین دعا از آثار اوست. (امداد، ۱۳۷۷: ۹۴۶)

این بانوی شاعر در چهاردهمین روز از خردادماه سال ۱۳۸۷ چشم از جهان فروبست و پیکرش در مقبره‌الشعراى حافظیه به خاک سپرده شد.
نمونه‌ی شعر:

دور از تو بی قرار، به‌گرداب ماتم	دریای من، کنار تو آسوده از غمم
همراز اشک و آهم و با غصه همدمم	بی‌روی دلگشای تو تنها درین قفس
پیش نگاه گرم تو بی‌تاب شب‌نم	جان می‌دهم به دیدنت ای نور زندگی
با عشق آتشین تو شاداب و خرمم	پاییز من بهار شده با وجود تو
خوش جاگزیده‌ای که تو را یار محرمم	راز منی و در دل تنگم نهفته‌ای
مست از شراب عشقم و محسود صد جم	اینک که در کف منی ای جام آرزو
بی‌تو در این دیارم و مشهور عالم	قدر مرا بدان که به تقوا و عشق و صبر
تسلیم سرنوشت غم‌انگیز و مبهم	چون روزگار را سر سازش به من نبود
گر در مقام عشق چنان ذره‌ای کم	بیش است از حرارت خورشید گرمی‌ام

(امداد، ۱۳۸۸: ۵۶۸)

کتاب‌نامه

- افشار، ایرج (۱۳۷۲). *خاطرات حبیب یغمایی*. تهران: طلایه.
- اسلامی، محمدجواد (۱۳۸۴). *شهادت رابع (آیت‌الله محمدباقر اصطهباناتی، عالم مشروطه‌خواه)*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- امداد، حسن (۱۳۷۷). *سیمای شاعران فارس در هزار سال*. تهران: انتشارات ما.
- _____ (۱۳۸۸). *انجمن‌های ادبی شیراز (از اواخر قرن دهم تا به امروز)*. شیراز: نوید شیراز.
- امیرخانی، غلامحسین (۱۳۷۸). «به یاد حمید دیرین». *مجله‌ی کلک دیرین*، دوره‌ی ۱، شماره ۱.
- بهزادی، علی (۱۳۷۵). *شبح خاطرات*. تهران: زرین.

- بی‌نام (۱۳۴۸). «یادی از صورتگر». مجله هنر و مردم، دوره ۱، شماره ۱، ۸۵.
- بی‌نام (۱۳۹۰). «آرامگاه حافظ (حافظیه)». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (جلد ۱۹)، زیر نظر سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- بی‌نام (۱۳۹۵). «زندگی‌نامه‌ی استاد حمید دیرین». بایگانی انجمن خوشنویسان ایران، شعبه‌ی شیراز.
- حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۶). «حافظیه، آرامگاه حافظ». دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی (جلد ۲)، به‌سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خلیلی، محمد (۱۳۸۷). شیبی هم در آغوش دریا (نقد و تحلیل و گزیده‌ی اشعار مهدی حمیدی شیرازی). تهران: سخن.
- دریایی، تورج (۱۳۸۵). «یادی از دکتر علیرضا شاپور شهبازی». مجله‌ی بخارا، دوره ۸، شماره ۵۵.
- دولت‌آبادی عزیز (۱۳۴۳). «مقبره‌الشعراى سرخاب». دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۷۰.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۴۰). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (دوره ۴ جلدی). تهران: اسلامیه.
- نصیری، محمدرضا (۱۳۸۴). اثرآفرینان (زندگی‌نامه‌ی نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا ۱۳۰۰ شمسی). تهیه و تدوین: حسین محدث‌زاده و حبیب‌الله عباسی، تهران: دانشگاه تهران.
- وصال، عبدالکریم (۱۳۹۳). مجموعه‌ی اشعار و مقالات ادبی دکتر عبدالوهاب نورانی‌وصال. تهران: صهبای دانش.